



سیدارتها، سفری بر پلکان مارپیچ آگاهی و اندیشه‌های هرمان هسه

سیدارتها رمانی کوتاه اما عمیق و تأمل‌برانگیز است که خواننده را به سفری درونی برای یافتن حقیقت، رهایی از رنج و رسیدن به خودشناسی می‌برد.

سیدارتها رمانی کوتاه اما عمیق و تأمل‌برانگیز است که خواننده را به سفری درونی برای یافتن حقیقت، رهایی از رنج و رسیدن به خودشناسی می‌برد.

به گزارش خبرنگار مهر، در میان سفرنامه‌های تمثیلی، کتاب «سیدارتها» نوشته هرمان هسه، کتابی تاثیرگذار است. آنطور که سروش حبیبی در مقدمه اش بر این کتاب می‌نویسد: «سیدارتها تلاشی دیگر و دیگرگون است در راه خردمندی سرکشی هسه علیه پارسایی خانوادگی این بار در صحنه ای هندی، آن هم صحنه ای افسانه ای نمود می‌یابد. این داستان شرحی است بر عقیده ای فرد باور و رديه ای بر هرگونه مکتب حکم طرد جهان قدرت و ثروت و ستایش نامه زندگی تأمل مدار. هسه این داستان را با نثری ساده انشا کرده است. سادگی فرزانه وارث یادآور زبانی کهن است جوانان آن را همچون اثری انگیزه بخش در عرصه ادب خوانده اند، همچون متنی مقدس.

باید توجه داشت که در پایان داستان فرزند سیدارتها از کلبه پدرش می‌گریزد، همان طور که سیدارتها خود در نوجوانی خانه پدرش را وا گذاشته بود. هسه پیوسته تکرار می‌کند که هر کس راه زندگی خود را به تنهایی می‌یابد...»

سیدارتها رمانی کوتاه اما عمیق و تأمل‌برانگیز است که خواننده را به سفری درونی برای یافتن حقیقت، رهایی از رنج و رسیدن به خودشناسی می‌برد. هسه در این اثر، داستان مردی به نام سیدارتها را روایت می‌کند که از زندگی آسوده و آموزه‌های رسمی دل زده می‌شود و تصمیم می‌گیرد پاسخ پرسش‌های بنیادینش را نه در تقلید و تکرار، بلکه در تجربه ی مستقیم زندگی پیدا کند.

این رمان که نخستین بار در سال ۱۹۲۲ منتشر شد، به روشنی از اندیشه‌ها و سنت‌های معنوی شرق-به‌ویژه فرهنگ و فلسفه هندی و بودیسم- تأثیر گرفته است. خود نام «سیدارتها» نیز در سانسکریت معنایی نزدیک به «کسی که به هدف خود رسیده» دارد؛ معنایی که با مسیر قهرمان داستان هم خوان است.

سیدارتها در مسیر جست‌وجویش، مرحله‌های گوناگونی را از سر می‌گذراند: از ریاضت و زهد و ترک دنیا، تا روبه‌رو شدن با آموزه‌های گوتاما و سپس ورود به تجربه‌های زمینی، عشق، شکست و رنج. همین تنوع تجربه‌هاست که پیام اصلی کتاب را برجسته می‌کند: حقیقت را نمی‌توان صرفاً با آموزش، نصیحت یا پیروی کورکورانه به دست آورد؛ هر انسان باید آن را در زیستِ شخصی خود کشف کند.

در بخشی از این کتاب می‌خوانیم:

یک بار دیگر که سیدارتها با گویندا از جنگل بیرون آمد تا اندکی خوراک برای برادران و معلمانش گدایی کند، لب به سخن گشود و گفت: گویندا، بگو بینم آیا ما راه درست را می‌پویم؟ آیا به دانندگی نزدیک می‌شویم؟ آیا به جانب نجات پیش می‌رویم؟ آیا ما که می‌خواستیم از دور باطل بگریزیم بر دایره ای نیفتاده ایم و به دور خود نمی‌گردیم؟ گویندا گفت: سیدارتها ما بسیار آموخته ایم و هنوز باید بسیار بیاموزیم. دوری که می‌زنیم باطل نیست بالا می‌رویم، بر پلکانی مارپیچ و هم اکنون چند پله ای صعود کرده ایم.»

«سیدارتها» با نثری شاعرانه، فضایی آرام و سرشار از نماد-به‌ویژه رودخانه و آوای «اُم»-خواننده را به مکاشفه ای درباره یگانگی زندگی، گذر زمان و معنای بودن دعوت می‌کند. اگر به رمان‌های فلسفی و معنوی، ادبیات تأملی، یا روایت‌هایی درباره رشد و دگرگونی انسان علاقه مندید، این کتاب از آن آثاری است که بعد از پایان هم در ذهن می‌ماند.